

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه یازدهم سوره مبارکه فتح

تصور درست رابطه خدا و ما سوی ریشه پذیرش سنن الهی

آیه ۱۴ «و لله ملك السماوات و الأرض يغفر لمن يشاء و يعذب من يشاء و كان الله غفورا رحیما» ما معمولاً از روی این آیات به سرعت می‌پریم و گویی بحث چندان مهمی هم در این آیات نیست. الان نمی‌خواهم این آیات را، نکته تفسیری این آیات را عرض کنم، ولی نکته‌ی جایگاهی این جور آیاتی که در قرآن هست، آن پایه مهم معرفتی بحث عبودیت و پایه‌های توحیدی همه رفتارها و سنی که به لحاظ اعتقادی، به لحاظ اخلاقی، به لحاظ فقهی، به لحاظ روابط بین‌الملل، این‌ها، می‌بینید که این عبارات در قرآن خیلی فراوانند، «و لله جنود السماوات و الأرض» و «لله ملك السماوات و الأرض» «و لله ما فی السماوات و ما فی الأرض» این از آن بحث‌هایی است که باید مدام قرقره ذهنی کرد و گرنه آن چیزی که شما می‌خواهید در بیاید، از آب در نمی‌آید. سنن الهی جا نمی‌افتد. این حرف‌ها، حرف‌هایی است که حرف‌های عجیبی می‌شود آن موقع. من یک ۵ دقیقه‌ای مجدداً این نکته را عرض می‌کنم و بحث را ادامه می‌دهیم.

ملکیت حقیقی و اعتباری

ببینید، این بحث معرفتی که پایه حتی حرکت‌های عبادی انسان هست، مدل خدا، رابطه اش با بندگان، تسلط یک سلطان بر مملکت خودش نیست. یک سلطان، ملکیتش ملکیت حقیقی نیست. آنچه که رمز اصلی همه این بحث‌هاست، یک ملکیت حقیقی است. ببینید، ما یک ملکیت حقیقی داریم، یک ملکیت اعتباری. ملکیت اعتباری قابلیت نقل و انتقال دارد. مثل ملکیت شما بر کتاب‌هایتان، مثل ملکیت شما بر اشیاءتان. این ملکیت اعتباری است کاملاً، یک مقدار این ملکیت را رقیق‌ترش بکنید، ملکیت شما می‌شود بر اعضا و جوارح شما، مثل دستتان. این هم ملکیت حقیقی نیست. این هم بالاخره همین جوری که دست شما می‌تواند عضو مبان و جدا شده از بدن شما بشود، معلوم می‌شود که این ملکیت حقیقی نیست و خلاصه دست شما از بدن شما جدا می‌شود. آن چیزی که ملکیت حقیقی نزدیک به همان رابطه خدا با عالم است، همان تسلطی است که شما بر خاطرات ذهنی خودتان دارید و مسلط بر ذهن خودتان هستید و مسلط بر آفریده‌های در ذهن خودتان هستید. این جاست که -بارها این را عرض کردیم- خدا هم هی لایه‌لای حرف‌هایش همین را می‌گوید. چرا؟ این فضای توحیدی عبودیت باید جا بیفتد؟ این جاست که این جوری نیست که من یک ذات دارم، آن موجود ذهنی من هم یک ذات دارد که مجموعاً می‌شویم دو ذات. ما اصلاً با هم جمع نمی‌شویم. آن‌ها، موجودات ذهنی من برای خودشان با همدیگر جمع می‌شوند، با من هم جمع نمی‌شوند. آن‌ها نسبت به همدیگر ذات دارند ولی نسبت به من ذات ندارند. جلوه‌ی خود من هستند، وجود خود من هستند اصلاً. از این جهت است که وقتی می‌خواهد این سنن را بگوید که آقا من مقابل ندارم، کسی با من خدا نمی‌تواند درگیر بشود. اگر درگیر بشود این جوری می‌شود، آن جوری می‌شود. اگر شما به جهت معرفتی این را جا انداختید برای خودتان و هی ماسانیدید در ذهنتان،

قرقره و مزمره کردید که اگر می بینید هی لابه لای قرآن این را شما می بینید به آن نقاط حساس که می رسد از سنن، از بحث های مالی، از بحث های انفاق، از بحث های مختلف، می بینید پای ملکیت حقیقی خودش را به میان می آورد. اصلاً سر عبودیت، یعنی همین که مالک حقیقی این عالم، خداست و بقیه جلوه ی خدا هستند. بقیه ذاتی در مقابل خدا نیستند. برای همین خیلی راحت سنن را می گوید. می گوید این جور می شود، آن جور می شود. و اگر کسی این توحید را باور نکند، خب وعده های خدا، وعده های سرکاری می شود. می شود شبیه تسلطی که یک نفر بر خانواده ی خودش دارد. حالا ممکن است داشته باشد، ممکن است نداشته باشد. یا زوایای از این بحث ها برایش روشن نشده باشد، یعنی در خانواده اتفاق هایی بیفتد که او اصلاً اطلاع نداشته باشد. برای همین است که بسیاری از این وعده ها می شود وعده های سرکاری یا وعده هایی که انگار مثلاً خدا دوست دارد چنین اتفاقاتی بیفتد ولی شرایط مانع خدا شده.

لزوم تکرار و تذکر مداوم این بحث معرفتی

شما در قرآن از روی این عبارات توحیدی نپريد. بگويد که، «و لله ملک السماوات و الارض» خب حالا این که مطلبی ندارد. این همان بحث قبلی است. نه، تا مادامی که این بحث اولاً از نظر علمیش در ذهن درست نشود... حضرت امام خیلی اصرار دارند این بحث را که ملکیت حقیقی و اعتباری باید درست بشود در ذهن به جهت علمی، ولو با مثال. که خود خدا هم خیلی مثال می زند تا با مثال یک مطلبی را جا بیندازد، حل بشود و بعد محتوای آن بحث علمی به لحاظ ایمانی جا بیفتد، یعنی تبدیل بشود به عقد القلب و جا بیفتد برای طرف و اگر بپرد از روی این بحث ها، ایمانش به هم می ریزد، چون که بسیار فرار است به لحاظ ایمانی. و چون چنین بحثی از دستش فرار می کند، می بینید وقتی که در بزنگاه ها می خواهد تصمیم بگیرد، نمی تواند بگیرد، چون که تصورش این است که من الان درگیرم با آن نفر مقابل خودم. این جا یک مسلطی وجود ندارد که این جنگ را بخواهد خاتمه بدهد.

فرض بکنید شما دو نفر در ذهنتان بیافرینید. این دو نفر با هم درگیر بشوند. من هوای یکی از این نفرها را بخواهم داشته باشم، چه جوری هواش را دارم؟ اصلاً دیگر در مقابل من که هیچ اتفاقی نمی افتد. من می توانم آتش را گلستان بکنم، می توانم این کار را آن جور بکنم، می توانم هر کاری بکنم. یعنی اصلاً دست آنها نیست که من چه کار بکنم. این ها با همدیگر دارند درگیر می شوند، من هم کار خودم را انجام می دهم. من هم یک سری سنی دارم، می گویم اگر «ولو قاتلکم الذین کفروا لولوا الادبار» اگر مقاتله اتفاق بیفتد، رویارویی اتفاق بیفتد، این جور می شود. بله، اگر رویارویی اتفاق نیفتد، نمی شود. ولی اگر رویارویی اتفاق بیفتد، می شود «سنة الله التي قد خلت من قبل» یک سنتی است که از قبل بوده، سنت من است که با شما جمع نمی شوم.

لذا در همین سوره ی فتح هم شما نگاه بکنید، آیه ۴ می گوید «هو الذی انزل السکينة فی قلوب المومنین... و لله جنود السماوات و الارض». باز دوباره می آید آیه ۷ می گوید «... و لله جنود السماوات و الارض». می آید می رسد به این جا «و لله ملک السماوات و الارض». یعنی مدام این را شما باید قرقره کنید. هم قرقره بکنید و هم استنشاق کنید، بریزید در خودتان، بخورید. یعنی همه این موارد باید اتفاق بیفتد وگرنه این بحث به شدت فرار است. از دست آدم در می رود. در همین مثالی هم که عرض کردم، این مثال را با خودتان قرقره بکنید. آقا بنده یک سری موجود می آفرینم. اصلاً رمز عبودیت این است. چون که رمز

عبودیت ملکیت حقیقی است. من یک سری موجود می‌آفرینم. این موجودات را مدام باید بهشان یک چیزی بدهم تا باشند. بدون من نمی‌توانند باشند اصلاً. این موجودات خودشان با هم جمع می‌شوند، با من جمع نمی‌شوند. تسلط من، تسلط نوع دیگری است. اگر ملکیتی حتی برای آن باشد، دست یکی از این‌ها یک دانه موبایل یا کتاب بدهم به عنوان ملک او، آن ملک من است. خودش با کتابش ملک من است. در عالم اعتبار این‌جوری است که آن کتاب مال اوست. در رابطه‌های خودشان با همدیگر، نه رابطه‌شان با من. وگرنه این‌جوری نیست که من الان بگویم که این کتابی که دست این موجود ذهنی است، مال اوست یا مال من؟ اصلاً معنی ندارد این بحث به این صورت که کتاب مال اوست یا کتاب مال من است؟ حتی لبه‌های فقهی این‌جوری پیدا می‌کند. بابا این کتاب من است، من به تو می‌گویم این را بده. بحث‌های جبر و اختیار یک صورت خیلی خاصی پیدا می‌کند آن‌جا. اختیار حکم تفویض پیدا نمی‌کند. اگر او شاء می‌کند، من باید شاء بکنم «و ما تشاءون الا ان یشاء الله». من باید بخواهم تا او بخواهد. یعنی خواست او، درخواست من مضمحل است به عبارتی.

بله، ربوبیت عالم و این طرف عبودیت عالم همین است. اصلاً تمام این معانی رب العالمین و معانی عبودیت و معانی ملکیت و همه این چیزها دارد گفتگو می‌کند از یک همچنین پدیده‌ای و همچنین فهمی. این پایه معرفتی، معرفت می‌آورد حتی در بحث عبادات. ضریب تمام عبادات شما به این است که شما چه می‌فهمید. یعنی شما در مقابل خدا دارید زانو می‌زنید و نماز می‌خوانید، چه دارید تصور می‌کنید خدا را و دارید نماز می‌خوانید. دارید خدا را موجود مسلط می‌فهمید یا این‌جوری می‌فهمید تسلطش را.

این میشود مجموعه‌ای بحث‌های توحیدی که آقا بالاخره نمی‌شود که این سه نفر بنشینند در ذهن من مثلاً نقشه بکشند علیه من. من که مقابل ندارم که. شیطان مقابل من که نیست. اصلاً من یک موجود شریری درست کردم مثلاً آمریکا، این که مقابل من در نمی‌آید. مقابل آن بقیه که در ذهن من است در می‌آید ولی مقابل من که در نمی‌آید. اگر من بخواهم مثلاً یکی از این‌ها را حمایت کنم که آن نمی‌تواند مقابله بکند که. این‌ها همه چیزهایی است که آن موقع خیلی ساده خیلی از بحث‌ها حل می‌شود اگر در ذهن آدم این‌ها حل بشود که «و لله ملک السماوات و الارض». این را یک خورده مزه‌اش بکنید، بگذارید مزه‌اش بیاید بیرون. مثل این نان دیدید مزه‌اش میکنید، شیرینی این چیزها می‌زند بیرون؟ دیده اید این جوانه گندم بی‌مزه را وقتی می‌مالند به همدیگر، آن شیرینی سمنو می‌زند بیرون؟ این‌ها را باید مزه‌اش بکنید، قرقره‌اش بکنید، بسابیدش تا این بحث برایتان حل بشود. اگر این بحث را خیلی کار بکنید، دست فرمان نماز خواندنتان درست می‌شود. یعنی وقتی که می‌گویید «الله اکبر» می‌دانید دارید چه کار می‌کنید. با یک ضریب بالا این اتفاق برای شما می‌افتد.

لذا می‌خواهم بگویم این عبارات «و لله ملک السماوات و الارض» «و لله ما فی السماوات و ما فی الارض» «و لله جنود السماوات و الارض» «و هو رب العالمین» یا رب السماوات، رب العالمین، رب فلان، رب آبائکم الاولین، رب فلان، همه این‌ها عبارت‌های بسیار بسیار ویژه و مهمی است.

- نه، ببینید کی می‌گوید معادلاتش معلوم نیست؟ حالا من عرض می‌کنم. یک بحثی را من در سوره نور گفتم، حالا چون فایلش هم پخش شد، شاید شنیده باشید. اتفاقاً یکی از مثال‌هایی که می‌خواستم بزنم در همین سوره فتح بود. بحث مهمی است و آن مثال ان‌شاء است. ببینید از طرف

خدا هیچ موقع ما تعلیق نداریم. یک عبارتی را ببینید این جا تا من عرض بکنم. آیه ۲۷ کلید و حالت گُر و هسته مرکزی این سوره است. این آیه را نگاه بکنید تا من بر اساس آن، بیعت رضوان را معنی بکنم خدمتتان.

راه رسیدن از علم به ایمان

بله این که می فرمایید دائم الذکر باید باشد، بله، این جوری است. یعنی قرآنی که گفته اند مدام بخوانید، نه به خاطر این که مثلاً معانی جدید می درش بفهمید. این یکی از کارهاست که شما بگردید معانی جدید بفهمید، تفسیر و ...، لایه ها را عمیق بکنیم. یک بحثش این است که اگر مدام این بحث به شما نخورد، به ایمان تبدیل نمی شود. اگر شما مصاحبت و معاشرت با قرآن نکنید، ایمان نمی شود. میشود یک سری مطلب ذهنی که شما به لحاظ درس توحید رفتید مثلاً این ها را یاد گرفتید دیگر این بحث ها را، ملکیت حقیقی، ملکیت اعتباری را شما یاد گرفتید. «و لذكر الله اکبر» ذکر از همه چیز بالاتر است. یاد از همه چیز بالاتر است.

آیه که توضیح برخی از قسمتهای سوره است میفرماید «لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنين محلقين رؤوسكم و مقصرين لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قريبا» مشخص بوده داستانش لا اقل به لحاظ تاریخی رویای پیغمبر است. پیغمبر رویایی دیدند. البته این رویاها حالت منامیه است. فعلاً منسلخ از زمان هم نمی خواهیم ببینیمش. میگوییم همان رویای پیغمبر است وگرنه این رویای پیغمبر، در حقیقت چشم انداز پیغمبر است. ولی حالا همان رویایی که پیغمبر دیدند. که «لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنين محلقين رؤوسكم و مقصرين لا تخافون» میگوید که وارد مسجد الحرام می شوند منتهی یک تعلیق دارد این جا. «ان شاء الله» حالا این تعلیق را عرض می کنم. «آمنين محلقين» سر تراشیده. «مقصرين» با حالت تقصیر که حالا منظور حج است فعلاً در این مدللش. «لا تخافون». «فعلم ما لم تعلموا» بعد یک فتح قریبی اتفاق می افتد. «فجعل من دون ذلك فتحا قريبا». که حالا فتح خیر است یا فتح مکه، حالا بعداً.

تحقق وعده های الهی بر اساس قواعد و سنن

ببینید. یک نکته مهمی که در این بحث های «ان شاء» وجود دارد که شما کلاً باید یک فهم درستی پیدا کنید. فهم درستش این است: از طرف خدا وعده محقق است همیشه و بی تخلف. تخلفش و تعلیقش از سمت بنده است، از سمت خدا نیست. خدا خلف وعده ندارد. این که فرمودید ممکن است ما قواعد خدا را نمی دانیم. نه خیر، قواعدش معلوم است. اگر قواعدش را نمی دانستیم و معادلات روابط ما با خدا، اگر معلوم نباشد که اصلاً واقعاً یک معمایی است، زندگی کردن در این دنیا. نه، یک تعلیقی وجود دارد و آن تعلیق این است که چنانچه...

- چرا تشکیکی هست. ولی تشکیکیش هم خودش جزو قاعده است. تشکیکی است به این معنا که مثلاً «ان تنصروا الله ينصرکم». اگر شما ۵۰ بیایید، خدا ۵۰ می آید. اگر ۷۰ بیایید، خدا ۷۰ می آید. اگر ۱۰۰ بیایید، خدا ۱۰۰ می آید. برای همین است که آن جاهایی که اخلاص طرف و آن قوم در

ارتباط با خدا خیلی بالا می‌رود، خدا هم ۱۰۰ می‌آید میدان. آن‌جایی که شما دشمن خودتان را می‌ترسانید، هیبت دارید، خدا هم محکم، می‌آید. محکم نیایی، محکم نمی‌آید. اصلاً نیایی، اصلاً نمی‌آید. یعنی وعده‌ای ندارد راجع به این قضیه.

ببینید، تعلیقش از آن سمت است. این عبارت‌های «ان‌شاءالله»، «لیت»، «لعل»، «ماشاءالله» و...، یک حالت تعلیق ایجاد می‌کند. این تعلیق معادلات را به هم می‌زند، چون که شما باید می‌آمدی فلان کار را می‌کردی تا خدا فلان کار را بکند. لذا شما کلاً یک «ان‌شاءالله» باید بگذاری در هر چیزی از سمت خودت. یعنی یک تعلیق از سمت خودت. یعنی بگویی اگر این‌جوری بشود، آن‌جوری می‌کند خدا. سننش این‌جوری است.

ببینید، بالاخره این اتفاق افتاد، شوخی نداریم. پیغمبر بعدش رفتند رفتند در همان منطقه حدیبیه گفتند خب حالا امسال نشد، بعداً. برای همین یک سری ریختند. یعنی یک عده‌ای شک کردند به پیغمبر... شما خودت را بگذار جای یاران پیغمبر. پیغمبر فرموده آقا ما الان داریم می‌رویم مکه و می‌رویم به سمت حج «محلّین رؤوسکم مقصرین و...»، بعد برویم پشت دروازه‌ها یک دانه صلح‌نامه امضا بکنیم، بگوییم حالا من گفتم برویم حج، نگفتم امسال می‌رویم حج که. حالا سال بعد می‌رویم حج. این امسال نبود، حالا می‌رویم. حالا پنج سال بعد می‌رویم. ببینید چه حالی به طرف دست می‌دهد. نباید قاعدتاً شک بکنند در این اموری که این مدلی اتفاق می‌افتد؟ چرا. یک حدی شک کردن این‌جا وجود دارد. بله، برای کسانی که مومن خالصند، بله. ولی چرا این اتفاق افتاد؟ چرا این «ان‌شاءالله» را خدا گذاشته که این حالت تعلیق ایجاد بشود؟ این برمی‌گردد به آیه ۲۵. ببینید، در آیه ۲۵ به دلیل این‌که عده‌ای خطا کردند. این خطا در سوره مبارکه انفال آن‌جا گزارش شده که آقا شما خراب کردید. اصلاً معادله را خراب کردید. معادله را پیچیده کردید.

انتخاب سخت

این همان نکته‌ای است که من بارها عرض کردم -کلیپش هم آمد بیرون- که آقا شما مجبور به انتخاب سخت می‌شوید. بعضی‌ها پرسیدند حاج آقا انتخاب سخت یعنی چه؟ انتخاب سخت یعنی این. ببینید، شما در انتخاب‌های خودتان مثلاً ۵ درجه آزادی دارید، ۵ گزینه دارید. اگر شما خودتان را به نوعی با یک اقداماتی بیندازید کنار رینگ، درجه آزادی‌تان پایین می‌آید. مثلاً انتخابتان دیگر می‌شود ۳ تا. باز دوباره اصرار می‌کنید، انتخاب می‌شود ۲ تا یا می‌شود یکی. یعنی شما چیزی که با ۵ درجه آزادی می‌توانستید عملیات انجام بدهید، الان با یک درجه آزادی می‌توانید انجام بدهید. لذا می‌شود، انتخاب سخت. من یک مثال فوتبالی بزنم که یک موقع هست توپ وسط میدان است. از آن‌ور یارها هستند، این هافبک‌هایی که دارند پاس می‌دهند، چندین گزینه دارند برای پاس دادن و برای رسیدن به دروازه حریف. حالا فرض بکنید که این به جای این‌که پاس بدهد و کار درست را انجام بدهد، زمین را درست ببیند، نقاط خالی را درست ببیند، توپ را بردارد بخواهد دریبل بزند. بعضی‌ها دیده اید خودشان را می‌اندازند کنار کرنر؟ این‌جا یک انتخاب بیشتر نداری. اینکه بزنی در پای طرف برود کرنر. همین! همین کار را می‌توانی بکنی که تهنش یک دانه اوت بگیری، یک کرنر بگیری از طرف مقابل. کار دیگری نمی‌توانی بکنی، چون که تشخیص می‌دهند تو داری چه کار می‌کنی، می‌ریزند دورت، دوره ات می‌کنند، بعد می‌بینی کاری نمی‌توانی بکنی. یعنی تو خودت

را به عبارتی در موقعیتی قرار می‌دهی که آن موقعیت سخت است دیگر. این موقعیت می‌توانست سخت نباشد. می‌توانست در یک حالت عادی‌تری انجام بشود. ولی می‌رود سخت می‌شود و شما باید حل مسئله سخت بکنی. این نکته مهم در این بحث این است که شما درجات آزادی خودتان را می‌آورید پایین با یک سری کارهایی.

مثلاً فرض بفرمایید که قرار بوده بروند حاکمیت را بگیرند در حکومت موسی. بالاخره یک کار که باید انجام می‌دادند، ممکن است به نظر کار سختی بود زدن و رفتن در حکومت و این‌ها را بیرون انداختن. ولی این کار را نکردند. این کار را می‌کردند تا دم در شهر می‌رفتند، تمام بود. «قال رجلان من الذین یخافون انعم الله علیهم ادخلوا علیهم الباب فإذا دخلتموه فإنکم غالبون». یعنی اگر وارد می‌شدید، تمام شده بود. شما این انتخاب آسان را تبدیل می‌کنید به ۴۰ سال سرگشتگی در بیابان‌ها، برو این‌ور، برو آن‌ور، کار تشکیلاتی فلان انجام بده، موسی بمیرد این وسط، یوشع بن نون بیاید. حالا نقشه چه می‌شود این وسط؟ نقشه و فرمان، همان نقشه قبلی است. چون شما قوم برگزیده اید باید بروید حکومتان را در قباله تشکیل بدهید، نقشه‌تان عوض نمی‌شود ولی محصولی که دارید به بار می‌آورید، حتی وقتی می‌روید حکومت را میگیرید هم گند می‌زنید باز هم. چون که انتخاب دیگر سخت است. یعنی این جوری نیست که ایمانها در آن باقی بمانند و کارها سر جای خودش جلو میرود. نه این اتفاق نمی‌افتد.

می‌توانست ظهور مثلاً سال ۷۰ انجام بشود. یک کارهایی دنیا کرد، خودش را مواجه کرد با این روال تا آخرالزمان می‌بینید که مواجه با این روال است. لذا منظور از انتخاب سخت این است که حل مسئله با درجات آزادی بسیار پایین. مثال فوتبالی معلوم شد. حالا شما مثال‌های دیگری را می‌توانید در ذهن خودتان یک مقداری [تصور] بکنید. درجه آزادی وقتی پایین می‌آید، همین جوری می‌شود. چه کار انجام شده؟ کاری که انجام شده این است که باید یک عده‌ای از مومنین می‌آمدند. باید کسانی که ایمان می‌آوردند، طرح این بود که آقا شما در مکه نمانید، باید بیایید مدینه. یک عده‌ای ایستادند در مکه ماندند. وقتی که ماندند، دست خدا را خط زدند. در حقیقت این «ان شاء» مال همین تعلیق است. من که می‌گویم شما بروید، یک ضرب می‌روید در حج و تمام می‌کنید. واقعاً من که نمی‌خواهم بگذارم‌تان سر کار. همین حج اول هم می‌رفتید، تمام می‌شد. منتهای مراتب مجموعاً یک کاری کردید که مسیر پیچیده می‌شود. مسیر باید برویم یک پیمان ببندیم یا آتش بس امضا بکنیم. چیزی که اگر اتفاق می‌افتاد و با شما می‌جنگیدند که آیه ۲۲، ۲۳ همین است. یعنی اگر شما با همین وضعیت می‌رفتید، انتخابتان سخت نمی‌شد. می‌شد «ولو قاتلکم الذین کفروا لولوا الادبار ثم لا یجدون ولیا و لا نصیرا سنة الله الی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلاً». این جوری می‌شد. ولی شما این کار را نکردید. برنامه را به هم زدید.

- بله، مثال دیگرش همین گاو بنی اسرائیل. وقتی شما می‌توانستید گاو بکشید، هزاران گاو بود که در انتخاب شما بود. ولی وقتی هی نکردید، نکردید، شد یک دانه گاو به خصوص. حالا چه جوری بخرید آن گاو را؟ و... همه این‌ها.

تعلیق وعده‌های الهی به جهت انجام ندادن وظیفه

این‌جا دارد «ولو قاتلكم الذين كفروا... سنة الله التي قد خلت من قبل». خب اگر همان موقع می‌رفتند و آن خطا انجام نمی‌شد، اتفاقی که می‌افتاد این بود که همان موقع فتح مکه انجام شده بود، تمام شده بود. وعده خدا هم انجام شده بود و وعده پیغمبر و رویای پیغمبر هم انجام شده بود، کسی هم الکی ریزش نمی‌کرد. ولی خطا این بود، باید یک عده‌ای بلند می‌شدند. یعنی هر کس مومن می‌شد، باید بلند می‌شد می‌آمد مدینه. نباید در مکه باقی می‌ماند. این در سوره مبارکه انفال در این آیات پایانی، یعنی از آیه ۷۲ به بعد دقیقاً همین وظیفه را دارد می‌گوید. می‌گوید «ان الذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم في سبيل الله و الذين آووا و نصرؤا اولئک بعضهم اولیاء بعض». «و الذين آمنوا و لم يهاجروا» کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمی‌کنند «ما کان لکم من ولايتهم من شیء حتی يهاجروا» شما باید بیای جبهه حق را تقویت کنی. نباید بمانی در مکه. باید می‌آمدی. اگر هم کسی نیامد، هیچ ارتباط ولایی با همدیگر ندارند مگر ولای نصر «فعلیکم النصر».

تازه «إلا علی قوم بینکم و بینهم میثاق» مگر این‌که تازه باز هم بین یک قومی که شما میثاق دارید، اگر این کار شما مخالف این میثاق شد، آقا همان آدم، متدین‌ها را ول کن. این‌جا این بحث را می‌گوید و بعد می‌گوید که اگر این کار را نکنید، فتنه ایجاد می‌شود. «الا تفعلوها». دارد آن تگ قضیه را می‌گذارد. «الا تفعلوا» این یعنی «ان لا تفعلوا». اگر این کار را نکنید، «تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر». اگر این کار را نکنید، فتنه می‌افتد. یعنی کار را سخت می‌کنید شما با این. من می‌گویم شما جامعه ایمانی مکه! بلند شو بیا مدینه. وقتی نمی‌آیی مدینه، فتنه ایجاد می‌شود. فتنه‌اش کجاست؟ فتنه‌اش در این‌جاست. از صفحه ۵۱۴ را نگاه بکنید. در آن‌جا می‌گوید که «هم الذين كفروا». آیه ۲۵. این که می‌گویم دست خط خورد این‌جاست و انتخاب محدود شد و اصلاً روال تبدیل شد به یک لقمه‌ای که باید بگردانند دور سرشان و بچرخانند تا یک اتفاقی بیفتد. «هم الذين كفروا و صدوکم عن المسجد الحرام و الهدی معکوفاً أن یبلغ محله». آن‌ها کسانی‌اند که کافرند و مانع شما از مسجد الحرام شدند. این قربانیان را هم برگردانند که نرسد به آن محلش. خلاصه نگذاشتند شما بروید وارد سرزمین مکه بشوید.

حالا نگاه کنید این تکه را: «و لولا رجال مومنین و نساء مومنات لم تعلموهم ان تطئوهم فتصیبکم منهم معرفة بغیر علم». پدرشان را در می‌آوردیم. این «پدرشان را در می‌آوردیم» مستتر است درونش. اگر «رجال مومنون» آن‌جا نبودند، «نساء مومنات» آن‌جا نبودند که شما نمی‌شناسید که وقتی اگر حمله بکنید، این‌ها را له می‌کنید. آن موقع یک ننگ برادرکشی بر دامن شما می‌نشیند. «لیدخل الله فی رحمته من یشاء». «لو تزیلوا لعذبنا الذين كفروا منهم عذاباً ألیماً» اگر جدا بودید، اگر صف «نساء مومنات» و «رجال مومنون»ی که در مکه هستند معلوم بودند این‌ها کی هستند، چون آن‌ها نمی‌توانستند خودشان را نشان بدهند که. اگر این‌ها آمده بودند در فضای مدینه و این عصیان را نکرده بودند، جدا بودند، من عذاب می‌کردم. از طرف من. قاعده همین قاعده آیه ۲۲ و ۲۳ است که آقا «ولو قاتلكم الذين كفروا» اگر شما می‌رفتید و می‌زدید به مکه، تمام بود. منتهای مراتب یک عده‌ای در سوره انفال، یک عده‌ای کار لازم را نکردند «الا تفعلوه تکن فی الارض فتنه و فساد کبیر». فساد درست می‌شود. دقیقاً مثل یک تیمه‌ای که

یک کسانی کارهایی نمی‌کنند، بعد اصلاً نمی‌شود حلش کرد یا حلش مثلاً باید بروند یک عالمه کار بکنند، حلش بکنند.

این که ائمه ما شروع کردند به کارهای تشکیلاتی بزرگ، خیلی وقت‌هایش به خاطر همین است. یک اتفاق افتاده، اتفاق بدی افتاده. از این به بعدش مجبور است به کار تشکیلاتی برای حل ماجرا. وگرنه کار تشکیلاتی موضوعیت ندارد. باید بنشینند ۲۰۰ سال مثلاً کار بکنند، مسئله را حلش کنند حالا. یعنی صالح بعد صالح، صادق بعد صادق باید بیايند مسئله گندی که یک عده زدند، حلش کنند. نه این که حالا فرض بفرمایید که این به صورت طبیعی مثلاً باید این همه کار تشکیلاتی می‌کردند ائمه ما.

نه، هم جانشان مهم است، هم خود سمعه قضیه مهم است. یعنی فرض بفرمایید که بالاخره چه‌جوری می‌گویند با هم درگیر نشوید و «لا تنازعوا».

اشتباه در برداشت از عبارت «ولا تنازعوا فتفشلوا»

البته «ولا تنازعوا فتفشلوا» نیست. بعضی اشتباه می‌کنند. این‌ها را جای وفاق، یک سری کلاغ رنگ می‌کنند جای قناری به آدم می‌خواهند بیندازند. به قول امیرالمومنین ما را بستند به یک عده‌ای «و ترثُ إذ تاروا» آن‌ها می‌پریدند، من هم باید بپریم. یک چند تا اسب تیزتر را ببندند به یک سری خر نرو، بگویند خب الان این‌ها را به همدیگر بستیم، شد همبستگی. این اسمش همبستگی نیست. این قلابی‌ترین نوع از اتحاد است. آن‌جا دارد «أطيعوا الله و أطيعوا رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ريحكم». که حالا من یک موقعی باید راجع به وفاق، که جزء شعارهای فوق‌العاده نظام اسلامی است. ولی وقتی قلابی می‌شود به همین دلیل. به دلیل این که بسیار قیمتی است جنس قلابیش در می‌آید. ببینید، هیچ موقع کوزه گلی را قلابیش را نمی‌زنند. کوزه گلی است دیگر. ولی یک کوزه طلائی را جنس قلابیش را می‌زنند که رنگش بکنند رنگ طلائی بکنند یا مطلاً بکنند این را جای طلا به آدم قالب کنند. این را حواستان باشد. کی گفت مثلاً وفاق بد است؟ منتها وفاق یک چیز دیگری ازش ارائه بشود، آن موقع اسمش بشود وفاق.

- بله، من یک کلیپ ان‌شاءالله پر می‌کنم. یعنی یک پادکست می‌روم راجع به اصلاً بحث وفاق و اتحاد و وحدت، وحدت کلمه که یک‌هو یک چیز قلابی را به آدم نیندازند.
- بله همین‌جوری می‌شود دیگر. حل ماجرا با هزینه‌های بالا، کشته‌های بالا و.... ببینید، این که ما نکشتیم که، یعنی اگر می‌خواهید تطبیق بدهید به جریان غزه و... به دلیل گندکاری که جامعه اسلامی و دارالاسلام دارد انجام می‌دهد. حد ماجرا با ۴۵ هزار تا کشته باید انجام بشود. با ۳۰۰ هزار تا کشته باید انجام بشود. بابا ما که جانمان ارزشی ندارد. با کشته شدن ۱۲ امام باید انجام بشود. باید ۱۴ معصوم، باید امام حسین برود زیر سم اسب. باید این اتفاقات بیفتد. یعنی ببینید، خدا که تعارف ندارد.

تعلیق به مشیت به جهت عدم انجام وظیفه

لذا این را می‌خواستم این را به شما بگویم. شما کلاً یک دانه ان‌شاءالله از طرف بندگان معلق کنید. آقا «ولو قاتلكم الذين كفروا لولوا الادبار ثم لا يجدون وليا و لا نصيراً» ان‌شاءالله. یعنی اگر اینها بجنگند شما

فرار نکنید، شما هم بجنگید. منظور این است. نه این که این ها بجنگند، شما هم فرار نکنید، ما هم دیگر هستیم دیگر. یک کاری میکنیم آنها فرار کنند. یعنی این جوری نیست که... بالاخره یک دانه ان شاء الله کلاً باید بچسبانید به همه چیز وقتی داری طرف بنده اش را تحلیل می کنیم. ببینید، این تعلیقی که در آیه ۲۷ هست که «لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله» از طرف خدا، این واقعاً اگر می رفتند می گرفتند. اصلاً بحث خلف وعده نیست. ولی «ان شاء الله» گذاشته اند درونش. به خاطر گندی است که در سوره انفال اینها زده اند. تعلیقی که ایجاد شده و نتیجه اش می شود حالا بروند صلح حدیبیه و نمی دانم چه و یک سری کارهای این جوری بکنند و حالا آن جا اقلأ گند نزدند، نشستند بیعت رضوان را بستند و از این کارها کردند.

وعده صادق

وگرنه الان می دانید که مانع جدی قضیه برای چیز، بنده از اطلاع عرض می کنم خدمتتان. مانع جدی اش خود رئیس جمهور است و خود حضرت آقا هم فرمودند، ایشان باید قانع بشود و ایشان هم قانع نمی شود. چرا ایشان باید قانع بشود؟ به خاطر این که فرض بفرمایید که باید تبعاتش را بپذیرد دیگر. وقتی ما بزنیم مثلاً یکهویی دلار میرود روی ۸۰. وقتی که وعده صادق را زدیم، می دانید که دلار رفت روی ۷۳. خب، نشستند یک عالمه کار کردند از ساعت ۱ و نیم نصف شب. بنده اطلاع دارم. نشستند کار کردند، با قیمت تتر بازی کردند، آوردنش پایین، برش گردانند. خب، فکر کن یک دولت بگوید من این کار را نمی کنم. تبعات جنگ را نپذیرد. بعدش هم استعفا بدهد بگوید اصلاً من نیستم. خب آخه مملکت را می زند زمین دیگر. لذا هی من می گویم باید حلقه میانی و آن نفراتی که دور آقا را گرفته اند، چه جوری الان دیگر آقا باید بگوید آقا این پرچمی که نگذاشتند بیفتد در وزارت بهداشت و وزارت علوم آمده بالا. نفوذ در فلان آمده، نمی دانم فلان. خب، چه جوری باید بگویند؟ بگویند اگر عقب نشینی غیرتاکتیکی باشد، به عذاب الهی دچار. خب آخه بیشعور نمی فهمد دیگر. بابا انظلام خودش تبعات دارد. یعنی این جوری نیست که جنگ تبعات دارد. انظلام هم تبعات دارد و تبعات انظلام به مراتب بزرگ تر از تبعات جنگ است. همین الان اسرائیل فرض بکنید کافی است با این دست فرمونی که ما داریم، اسرائیل کافی است این کار را بکند. بگوید که آقا من فردا تهران را می زنم. خب، اگر بگوید من فردا تهران را می زنم، چه اتفاقی می افتد در تهران به نظر شما؟ ملت شهیدپرور تهران ماشین هایشان را سوار می شوند و هجوم می آورند برای بیرون آمدن از تهران. کافی است یک قاب تصویر بگیرند و پخش کنند. ببینید چه اتفاقی رسانه ای می تواند بیفتد؟ می خواهم این را عرض بکنم. این «ان شاء الله» ی که...

بالاخره دارند ورود می کنند حضرت آقا. منتهای مراتب می گویم اینی که سیستمی باید باشد که بتواند جمع کند آخرش. بالاخره آقا دیگر تذکرات رسمی نفوذ جدی است. این جدی است. آن جدی است. خب، همه این ها جدی است.

می خواهم به شما بگویم این «ان شاء الله» ها در تفسیر خیلی معنا دارد. یعنی طرف خودت را بپا. اگر این کار را نکنی، خب آن نتیجه هم درش نیست دیگر. لذا این که چرا در فتح رفتند و نشد، خدا گفت حالا بعداً، بعدش به خاطر مشکل کسانی بود که نگذاشته بودند این تزئیل انجام بشود. خودشان را جدا نکرده بودند از این فضا. قروقاطی بودند و بعد سپاه اسلام باید می رفت یک سری مومنین و مومنات را هم میکشت. خدا نمی خواهد این اتفاق بیفتد.

وصلّى الله على سيدنا محمد.